



## گذشته و آینده ایران شناسی

سخن من درباره مطلبی است که در همه عمر دانشگاهیم به آن علاقه و توجه داشته ام و آن شرق شناسی و ایران شناسی است. البته نام کنفرانس مطالعات ایران معاصر است که نامی مناسب به نظر می رسد اما مطالعات ایران معاصر بخصوص اگر بین المملی باشد ایران شناسی و شرق شناسی را به یاد می آورد.

1. شرق شناسی چیست و ایران شناس کیست؟ من که اندکی از تاریخ و فرهنگ ایران خبر دارم و چگونه خبر نداشتم که ایران وطن من است و آن را دوست میدارم، ایرانشناس نیستم زیرا ایران شناسی کار ایرانیان نیست و نکته ای که باید روشن شود همین است که چرا و از کجا می-گویم که ایران شناسی کار ایرانیان نیست و مگر نه اینکه ایرانیان بسیاری بوده اند و هستند که ایران را می شناخته اند و می شناسند اما کسی آنها را ایران شناس نخوانده است. حتی اگر گاهی با پیروی از روش شرق شناسی به ایران و گذشته تاریخی آن نظر کرده باشند. من که پیشه ام فلسفه است وقتی قرار شد در اینجا چند کلمه بگویم به خود گفتم کاش این کنفرانس گرامی می توانست جلسه ای با حضور مهمانان ایران شناس و دانشمندان ایرانی آشنا با تاریخ و ادب و فرهنگ ایران تشکیل دهد و در باب تعریف ایران شناسی به بحث بپردازد و ایران شناسی را از نو تعریف کند.
- 2- چنان که می دانید مفهوم ایران شناسی عمر طولانی ندارد و وقتی پدید آمد که عمر شرق شناسی به پایان رسیده بود و در کنار هند شناسی و چین شناسی و مصر شناسی و اسلام شناسی و... جانشین شرق شناسی شد. ایران شناسی وارث شرق شناسی است و البته مزایایی نسبت به آن دارد و از جمله این مزایا اینکه در ایران شناسی علم و فهم توأم با علاقه و تعلق خاطر به تاریخ و فرهنگ ایران و به وضع کنونی آن بر ملاحظات سیاسی مقدم می-شود. ایرانشناسان غالباً ایران را دوست می داشتند و دوست می دارند. بعضی شرق-شناسان هم به شرق تعلق خاطر دارند. به یاد دارم وقتی دولت فرانسه به کانال سوئز حمله کرد لویی ماسینیون به نشانه اعتراض از سمت دانشگاهی خود استعفا داد و به یادتان بیاورم که هائری کرین اینجا یعنی ایران را وطن دوم خود می دانست و با شوق و شوری در فلسفه دوره اسلامی و بخصوص در آثار سهروردی و میرداماد و ملاصدرا تحقیق می کرد که در ذهن و

فکر او جایی دیگر برای سوداهای دیگر نمی ماند. هانری کربن که در ترویج اصطلاح ایران شناسی مؤثر بود ایران شناسی را بر اساس اصول شرق شناسی بنا نکرده بود. چنانکه اورپانتال را بر خلاف شرق شناسان گرامی و عزیز می داشت منتهی اینکه می گفت اورپانتال گمشده زمان است و اگر در این زمان کسانی اورپانتال باشند که البته تعدادشان اندک است بیشتر ساکن غربند. کربن درس ایران شناسی را از ماسینیون آموخته بود ولی ماسینیون بیشتر اسلام شناس بود و کربن ایران شناس. اکنون بیاید ایران شناسی را از نو تعریف کنیم. شاید ایران شناسی نتواند رشته پیوند خویشاوندی با شرق شناسی را قطع کند اما چون دوران شرق شناسی به سر آمده است ایران شناسی نباید ادامه آن با نامی دیگر باشد. پس از جنگ جهانی دوم و با ظهور نهضت های استقلال طلب که عمریشان کوتاه بود شرق شناسی دچار بحران شد اما شرق شناسان تا اوایل دهه هفتاد قرن بیستم به صراحت از این بحران حرفی نزدند تا اینکه آخرین کنگره شرق-شناسان در سال ۱۹۷۳ در پاریس تشکیل شد و نام آن را کنگره مطالعات آسیایی-آفریقایی نهادند و با این تغییر نام پایان شرق شناسی را اعلام کردند. اندکی پیش از آن بعضی روشنفکران که آسیایی اما مقیم اروپا بودند، شرق شناسی را از مواضع متفاوت مارکسیست و مسلمان نقد کردند و در سال 1978 کتاب شرق شناسی ادوارد سعید منتشر شد که یکی از مهمترین حوادث در تاریخ شرق شناسی بود انتشار این کتاب بحث های بسیار برانگیخت. بحث هایی که در آن سوء تفاهم کم نبود و کاهش فرصت بود که بعضی از این سوء تفاهم ها مورد بحث قرار گیرد.

3- تا اوایل دهه شصت قرن بیستم کمتر کسی به تعریف و بیان چگونگی قوام شرق شناسی پرداخته بود مثلاً دانشمندان و ادیبان کشور ما شرق شناسان علاقمند به تاریخ شرق را دانشمندان با سلیقه های شخصی خاص می شناختند و البته مگر می توان تولدک و ماسینیون را دانشمند ندانست مشکل این بود که شرق شناسی را دانشی در کنار دانش ها می شناختند ولی شرق شناسی یک دانش نبود و چگونه می توانیم اورپانتالیسم را با این ترکیب لفظی دانش محض بخوانیم. شرق شناسی ترکیبی عجیب از قدرت و هژمونی و دانش بود که در همه جا جلوه یکسان نداشت. در آثار شرق شناسان شأن علمی آن آشکارتر بود اما در ادبیات و فلسفه اروپا (مثلاً در آثار کیپلینگ یا مونتسکیو) جلوه سیاسی بیشتر آشکار شد. شرق شناسی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم بیشتر مظهر اراده اروپا به دانستن بود و شرق شناسان بیشتر به زبانهای شرقی توجه داشتند اما کم کم بر این اصل اساسی مبتنی شد که تفاوت شرق با غرب را بیاید و در این تفاوت-جویی آنچه را که در شرق مهم یافت پیش درآمد ظهور غرب جدید دانست و باقی-مانده را دیگری ناتوان و درمانده غرب خواند. اروپا تصویر شرق را بر اساس این تفاوت ساخت. با تحولاتی که پس از جنگ جهانی در اندیشه و سیاست اروپا پدید آمد، طبیعی بود که دوران این تلقی به سر آید و کار شرق شناسی هم به پایان برسد.

4- از این سخن ممکن است استنباط کنند که شرق شناسی ساخته و پرداخته سیاست و تابع تصمیم های سیاستمداران برای رسیدن به مقاصد سیاسی بوده است. با این تلقی قدرت عظیم شرق شناسی نادیده گرفته می شود. وقتی ویکتور هوگو می گفت که سابقاً همه اومانیست بودند اکنون شرق شناسند شاید این را هم می دید که شرق شناسی ناپلئون بناپارت را به مصر برده است. نه اینکه سیاست سفارش کرده باشد که شرق شناسان در باب مصر یا هر منطقه دیگر در آسیا مطالعه و پژوهش کنند. شرق شناسی یک شأن بزرگ فرهنگی-سیاسی اروپا در قرن نوزدهم بود. اکنون دیگر چنین شأن و نظامی وجود ندارد. ایران شناسی هم که در ظاهر از جمله بازماندگان شرق-شناسی به حساب می آید، کار گروه دانشمندان است که به مطالعات ایرانی علاقه دارند و احیاناً در پژوهش های خود با ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا و ژاپن همکاری می کنند. هنوز تاریخ ایران و البته اکنون آن ناشناخته های بسیار دارد. این ناشناخته ها را با نگاهی تازه باید کشف کرد و شناخت. توقع نداریم که ناروایی ها و نارسایی ها و نواقص نادیده گرفته شود اما درست نیست که آنها را به ذات ایران و اقوام ایرانی نسبت دهند. ما باید گذشته و تاریخ خود را با نگاهی که اکنونمان را هم روشن کند ببینیم. ایران شناسان هم گرچه هنوز اسوه های بزرگی در میان شرق شناسان و ایران شناسان می توانند داشته باشند، اگر به بزرگانی از غرب چون گوته و امرسون نگاه کنند و به تاریخ معاصر ایران و مخصوصاً به شعر فارسی بپردازند و با شاعران ایران دمخور و مأنوس شوند، چه بسا که آزردهی خاطر ایرانیان از بعضی گفته ها و نسبت های شرق شناسان قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم اندکی کاهش می یابد.

5- گذشته ایران آنچنانکه بوسوئه و منتسکیو و بعضی دیپلمات ها و سفرنامه نویسان نوشته اند یکسره زشتی نبوده است. در زمانه زشت و پلید و در میان مردمی سست عنصر و بی خرد فردوسی و ابن سینا

و سعدی به وجود نمی آیند و صاحب نظران و متفکرانی پیدا نمی شوند که فلسفه یونانی و حکمت اقوام دیگر را بیاموزند و بنایی نو در فلسفه بگذارند. این قوم و کشوری که در طی تاریخ چند هزار ساله اش همواره با کشورها و اقوام دیگر در ارتباط و داد و ستد بوده است در ذات خود ناتوان و سست عنصر نیست. (و مگر آدمی ذات دارد؟) گفته هایی از این قبیل که در مارا تون آزادی بر بردگی پیروز شد و به آیسخولوس نسبت داده می شود از شاعر تراژدی نویسی یونانی نیست. یونانیان و از جمله آیسخولوس صاحب نمایشنامه پارسیان هرگز با لحن تحقیر از ایران سخن نگفته اند. هومر و استرابون و گزنفون و افلاطون هم گرچه از اختلاف میان آتن و ایران آگاه بوده اند با احترام از ایران سخن گفته اند. یعنی یونانیان به تفاوت خود با ایران آگاه بوده اند اما مانند بعضی متجددان اروپایی این تفاوت را تفاوت خردمندی و بی خردی و دانایی و جهل و قوت و ضعف نفس ندانسته اند.

6- تاریخ ما فراز و فرود داشته است. این تاریخ، تاریخ پیروزی ها و شکست ها و دوران های رونق و رکود در حکمت و دانش و فرهنگ و سیاست بوده است. اصل را بر این نمی گذاریم که ایران یکسره خوبی و زیبایی و دانایی است بلکه می-گوییم به کشور و مردمی که حکمت چند هزار ساله و زبان و شعری دارند که بزرگترین شاعران اروپا را به وجد آورده و به تحسین واداشته است و هم اکنون نیز در سراسر روی زمین دوستدارانی دارد با نظری که لایق آن است بنگرند. من در این اواخر برای اینکه نه نارسایی ها و ضعف ها و نقص های موجود را منکر شوم و نه آن را به روح ایرانی نسبت دهم به وضع توسعه نیافتگی و اقتضاهای آن توجه کرده ام. ایران شناس ها هم اگر به این امر توجه کنند خدمتی بزرگ به فهم و درک رابطه میان شرق و غرب و جهان-های توسعه نیافته و توسعه یافته می کنند. خوشبختانه امروز جمعی از ایرانیانی که در خارج اقامت دارند ایران شناس شده و آثار بالمنسبه خوبی در باب ایران معاصر و در تاریخ و ادب و شعر ایران پدید آورده اند. آنها هم که در فلسفه و عرفان و حکمت ایران مطالعه کرده اند و می کنند از هر قوم و ملتی که باشند با تعلق خاطر به ایران فکر می کنند. امیدوارم همه این بزرگواران به وضع دوپست ساله اخیر ایران و مخصوصاً به شعر و فرهنگ و ادبش بیشتر توجه کنند. شعر همیشه زنده است و نمی توان آن را به گذشته متعلق دانست. بر توجه به شعر از آن جهت تأکید کردم که اخیراً به مسائل زبان و فرهنگ و سیاست و اوضاع اجتماعی توجه بالمنسبه خوبی شده است و می-شود و نیاز به درخواست برای توجه به آن نیست. برایتان آرزوی توفیق در اهتمام به شناخت ایران و وضع تاریخی آن دارم.

